

[شک در اتصال و انفصال خاص 1](#_Toc94471354)

[مختار استاد: حکم به منفصل بودن 2](#_Toc94471355)

[مقتضای اصل عملی عند الشک فی الاتصال و الانفصال 2](#_Toc94471356)

[صور مساله 2](#_Toc94471357)

[تفصیل بین متباینین و بین اقل و اکثر 2](#_Toc94471358)

[حجیت عام در احدهما لا علی التعیین 3](#_Toc94471359)

[تقسیم احدهما لا علی التعیین 4](#_Toc94471360)

[تفاوت نظر مرحوم خویی در دو مورد 5](#_Toc94471361)

**موضوع**: بررسی کلمات /سرایت اجمال خاص به عام /عام و خاص

# شک در اتصال و انفصال خاص

بحث در این است که اگر ما شک کردیم مخصص متصل است یا منفصل، مقتضای اصل و سیره عقلاء چیست؟ احیانا این مورد در فقه محل ابتلا است. گاهی یک راوی یک روایت عامی را نقل می­کند و از همین راوی یک روایت خاصی به دست می­آوریم و خاص هم مجمل است. شک داریم که این مجمل متصل به عام بوده و در نتیجه عام مجمل بشود ولی راوی تقطیع کرده است. تقطیع روایات یک امر متعارفی بوده حتی در صدر اول. تقطیع مختص به صاحب وسائل نیست. صاحب کتب رابعه هم تقطیع می­کردند و روات هم این کار را می­کردند. تقطیع هم طبیعی بوده است. یک مجلسی که امام فرمایشاتی داشتند روات که آنها را ضبط و ثبت می­کردند چه بسا یک اصلی داشتند و یک کتاب مبوَّبی داشتند در حالی که فرمایشات امام مختلف بوده و هر قسمتی را در یک باب می­آوردند.

مثلا ما یک عامی از زراره شنیدیم و یک روایت دیگری داریم که متضمن حکم خاص است ولی مجمل است. نمی­دانیم شاید این خاص متصل به عام بوده و در نتیجه عام هم مجمل است. یکی از راههای کشف مرادات ائمه این است که ما مجموع روایات یک راوی را در یک جا جمع کنیم. مثلا مجموع روایات محمد بن مسلم و زراره جمع کنیم. شاید تاثیر در فهم از روایات بگذارد.

حالا این احتمال هست که متصل بوده و تقطیع رخ داده است. حالا یا خود راوی یا بعدیها این کار را کرده است. البته شاید امام هم در دو مجلس فرموده است. بالاخره احتمال مخصص مجمل را می­دهیم.

## مختار استاد: حکم به منفصل بودن

بعضی با مشکل مواجهه شده اند و احراز ظهور در عموم نمی­کنند. ولی به نظر می­اید کما این که در فقه هم این گونه متعارف است که به این احتمالات اعتنا نمی­شود. هر چند که احتمال تقطیع هست ولی از این جهت که روای ثقه است و اهل لسان بوده سبب می­شود که بگوییم بعید است متصل بوده باشد. لذا در فقه وقتی که ما یک عامی داریم سراغ خاص متصل نمی­رویم و اگر مخصصی پیدا کنیم حکم مخصص منفصل را جاری می­کنیم و تمسک به عام می­کنیم چرا که اجمال سرایت نمی­کند.

این احتمال لا اقل در حد ثقات و اهل لسان عند العقلا مندفع است. لذا اگر احتمال دادیم مخصص مجمل متصل بوده است و ناقل آن را منفصل کرده است، سیره عقلا می­گوید منفصل است.

## مقتضای اصل عملی عند الشک فی الاتصال و الانفصال

بحث دیگری که مطرح است این است: اگر ما شک در مخصص متصل و منفصل کردیم و این بیانات را قبول نکردیم و نوبت به اصل عملی رسید یا این که خود مخصص منفصل مجمل شده است و اجمال هم سرایت کرد، مقتضای اصل عملی چیست؟ چیزی که متیقن الخروج است بحثی نداریم. بحث در مشکوک است.

### صور مساله

مقتضای اصل عملی مختلف است. گاهی اوقات عام حکم الزامی و خاص ترخیصی است. اکرم العلما الا الفساق. عام الزام است. الا الفساق می­گوید وجوب ندارد. گاهی اوقات عکس است. لا یجب اکرام العلما الا العدول. گاهی اوقات هم هر دو الزامی هستند. یجب اکرام العلما الا فساق منهم فیحرم. این که هر دو ترخیصی باشند بحثی نداریم.

#### تفصیل بین متباینین و بین اقل و اکثر

باید بین متباینین و اقل و اکثر تفصیل داد. در اقل و اکثر این گونه گفته می­شود: اگر عام حکم الزامی و مخصص ترخیصی است و عام هم مجمل است و در اکثر حجیت ندارد. مثلا در مرتکب صغیره عام را از دست دادیم و شک در وجوب اکرام داریم مجرای برائت است. اگر عکس شد. خاص الزامی شد. باز شک داریم مرتکب صغیره حرمت اکرام دارد، مجرای برائت است. اگر هر دو الزامی شدند مثلا مرتکب صغیره را نمی­دانیم داخل در عام یا خاص است. دوران بین محذورین است که اگر اصل برائت جاری کردید باز هم اصل برائت از وجوب و حرمت است.

اگر مردد بین متباینین باشد. مثل اکرم العلما الا زید. زید مردد بین زید بن عمر و زید بن بکر است. در این جا باز سه قسم جاری است. اگر حکم عام الزامی باشد ما می­دانیم یکی وجوب اکرام دارد. حجت یا علم داریم. علم اجمالی می­گوید باید احتیاط شود و باید هر دو اکرام شوند. حالا اگر عام ترخیصی بود. مثلا گفت لا یجب اکرام العلما الا زید فیجب. زید مردد بین دو نفر است. ما در ناحیه خاص حجت داریم که یکی از دو زید وجوب اکرام دارد. مقتضای علم اجمالی این است که احتیاط شود. اگر حکم عام و خاص الزامی است. مثلا گفت: اکرام علما واجب است الا زید فیحرم. در این جا نسبت به زید که مردد بین دو زید است دوران امر بین محذورین است. فرقش با اقل و اکثر این است: دوران بین محذورین در متباینین دو واقعه است ولی در مساله قبل یک واقعه بود. بعضی می­گویند تخییر بدوی است و بعضی تخییر استمراریی. هر کسی با مبنای خودش مساله را حل می­کند.

# حجیت عام در احدهما لا علی التعیین

یک بحثی در متباینین است که مرحوم صدر تعقیب کرده و در فقه مبتلا به است. اگر عامی داشتیم که تخصیص زده شد و مردد بین متباینین بود، عام در هر دو از حجیت ساقط می­شود. در متصل که اصلا ظهور در هر دو ندارد. در منفصل بنا بر نظر مرحوم آخوند و من تبعه ظهور در عموم منعقد شده است و هر دو زید را شامل شده است ولی این ظهور در هر دو حجیت ندارد. چرا که اگر در هر دو حجت باشد مخالف با تخصیص است، یکی دون دیگری که ترجیح بلا مرجح است.

حالا صحبت در این است که این عام در یکی از آن دو لا بالخصوص حجیت دارد یا نه؟ الان حجت بر ما تمام شده است که یکی از آنها، عام در آن حجیت دارد. زیرا وقتی که گفت اکرم العلما الا زید حتی در متصل، وجوب اکرام الا زید را مرآت برای یکی از زیدها قرار داده است ولی برای من اجمال پیدا کرده است. گفتار متکلم تمام است و به من رسانده است ولی برای من شبهه شده است. لذا حجت بر یکی از آنها(همونی که مد نظر متکلم بوده) تمام است لذا گفتیم در جایی که عام یا خاص الزامی است باید احتیاط کند. پس بیان نسبت به یکی از انها تمام است و اگر مکلف هیچ کدام را اکرام نکند و بگوید من نمی­دانستم مولا می­گوید یکی را استثنا کردم.

### تقسیم احدهما لا علی التعیین

تا این جا واضح است وبحثی نداریم. بحث در این است که احدهما که عام شامل او شده است و حجت بر آن یکی تمام است دو قسم است. گاهی اوقات احدالمتباینین تعین واقعی دارد، تمسک به عام می­کنیم و می­گوییم حجیت اجمالیه بر آن تمام است. انما الکلام در جایی است که تعین واقعی ندارد. اگر احدهما تعین واقعی نداشت آیا می­توان در احدهما به عام تمسک کنیم یا نه؟

مثال محل ابتلا در فقه این است: دو لباس داریم و یکی از انها قطعا نجس است و دیگری شک داریم که نجس است یا نه. فتوا این است: یکی اصالت طهارت ندارد و دیگری مشکوک النجاسة است و از طرفی کل شیئ نظیف از جهت عقلی تخصیص زده شده است یعنی در جایی که نجاست معلوم بالاجمال باشد جاری نیست. در حقیقت ما می­دانیم کل شیئ نظیف هر دو را شامل نشده است چرا که لازمه آن اذن در مخالفت قطعیه است و در یکی جاری شود دون دیگری، ترجیح بلا مرجح است. البته گاهی اوقات مشکوک تعین واقعی دارد. مثلا می­دانیم یک قطره بول در یک ظرف افتاده است و در دیگری نمی­دانیم قطره خونی افتاده است. در این جا تعین واقعی دارد و ملحق به قبلی است. مشکل در جایی است که تعین واقعی ندارد. یک قطره بول افتاد و می­دانیم در یکی از آنها قطعا افتاد مثلا وقتی که در یکی افتاد شک داریم به لبه یک ظرف برخورد و دو نصف شد. حالا نصف این قطره قطعا در یکی افتاده است و نسبت به ظرف دیگری شک داریم که به نصف دیگر قطره نجس شده است یا نه، تعین واقعی ندارد. ممکن است هر دو متنجس شده باشند. در این صورت نمی­توانیم بگوییم همان ظرفی که یک نصف قطره افتاده است شاید در هر دو افتاده باشد. ما شک فی نجاسته تعین واقعی ندارد. شما نمی­توانید بگویید یکی را معین کنید. مصداق مشکوک را نمی­توانید معین کنید بر خلاف قسم قبلی که در یکی بول افتاده و در یکی شک داریم خون افتاده است. در این جا می­توانی بگویی همانی که بول در آن نیافتاده و شک در اصل نجاست داشته باشید و اصل جاری بشود.

مع ذلک فتوا این است: دو بار نماز بخوانید و صحیح است. چرا که مشکوک النجاسة قاعده طهارت دارد. هر چند که بعدا معلوم شود که هر دو نجس بوده اند چرا که شما قاعده طهارت را داشته اید و شرط طهارت ذُکری است. کل شیئ نظیف مشکوک با این که تعین ندارد شارع فرموده است صحیح است پس در همان می­توانی نماز بخوانی.

بحث در این است که اگر عامی داشته باشیم مثل کل شیئ نظیف و یک مخصصی داشته باشد و لو این که عقلی باشد، آیا عام مخصَّص در آن طرف تخصیص حجیت دارد و لو آن احد، تعین واقعی نداشته باشد یا این که حجیت مختص به جایی است که تعین واقعی دارد. فتوا مطلق است. البته ممکن است بگویید فتوا دهندگان التفات به این دو قسم نداشته اند و به ذهن همان تعین واقعی داشتن می­آید و کم اتفاق می­افتد که تعین نداشته باشد. بالاخره ظاهر فتوا اطلاق دارد.

### تفاوت نظر مرحوم خویی در دو مورد

مرحوم خویی دو گونه صحبت کرده است. در یک مورد فرموده است: موضوع کل شیئ نظیف این است: هر چیزی که شک دارید پاک است یا نجس، اعم از این که مشخص باشد یا نامشخص باشد، احدهما لا بعینه. پس عام شامل هر دو می­شود. در مورد دیگر در باب تعادل و تراجیح فرموده است: اطلاقات شامل احدهما لا بعینه نمی­شود. اگر گفت: صدق العادل، یعنی صدق هذا العادل و ذاک العادل و شامل احدهما لا بعینه نمی­شود. کل شیئ یعنی هر شیئی و احدهما شیئ نیست. مرحوم نائینی هم این گونه فرموده است و کل شیئ شامل احدهما نمی­شود زیرا احدهما شیئ نیست. در جایی که تعین دارد کل شیئ، همان چیزی که شک دارید را شامل می­شود.

دقت کنید: کل شیئ، احد لا بعینه در جایی که تعین واقعی دارد را شامل می­شود، نه از باب این که احد یکی از مصادیق شیئی است بلکه به خاطر این است که تشخص واقعی دارد. اگر ما می­گوییم عام در احدهما متباینین حجت است نه به عنوان احدهما. اصلا احدهما موضوع خطاب نیست. مرحوم خویی در باب تعادل و تراجیح این گونه فرموده است و درست هم فرموده است. احدهما عنوان انتزاعی شما است. مولا گفت صدق العادل و دو خبر دارید یکی از عبد الله بن سنان و دیگری از محمد بن سنان و در عین حال هر دو ابن سنان است و محمد را مثلا قبول نداریم و عبد الله را قبول داریم. صدق العادل یکی از این دو را حجت می­کند ولی نه به عنوان احدهما بلکه همان شخصی که در واقع عادل است را شامل شده است حالا مکلف نمی­داند که کدام است ربطی به این خطاب ندارد. مصادیق خطاب متشخصات است.

بنا بر این، در محل کلام ما متشخص نداریم و قاعده طهارت شامل آن نمی­شود. مولا نمی­تواند کل شیئ را مرآت برای خارج قرار دهد چرا که خارجی وجود ندارد. پس چگونه این قاعده شامل احدهما که تعین ندارد را شامل بشود؟ مرحوم صدر تلاش کرده که یک راه عقلی و عقلانی بیاورد. تا الان فرمایش مرحوم خویی در باب تعادل و تراجیح متین است. ادامه بحث در جلسه آینده.